

موانع و چشم‌اندازهای مشارکت سوژه‌ی زنان در امر سیاسی ایران (نمونه مطالعاتی: دهمین دوره‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی)

مریم جنیدی^{۱*} و لیلا سنگی^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۸/۲۶ صص ۸۴-۵۹ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۶/۰۷

چکیده

هدف این مقاله، بررسی مشارکت سیاسی زنان، به منزله‌ی عاملیت یا سوژه‌ی بسط دموکراسی در چهارچوب ساختار حاکم بر جامعه‌ی ایرانی است. بدین منظور، نگارندگان با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و نیز بهره‌گیری از نظریه‌ی ساختارگرایی آلتوسر و نظریه‌ی دموکراسی مجادله‌ای موفه، تحلیلی جامعه‌شناختی از مشارکت زنان در دهمین دوره‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی ارائه دادند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، عدم هم‌افزایی سطوح مختلف ساختارهای اقتصادی، ساختار سیاسی و فرهنگی موجود با تحولات ناشی از جهانی شدن و توانمندسازی زنان، موجب استمرار گفتمان مسلط مردسالاری و ضعف عاملیت زنان در امر سیاسی ایران شده است. در نهایت، از این تحقیق نتیجه‌گیری شد همان‌گونه که اساس نظریه‌ی رادیکال دموکراسی موفه در مفصل‌بندی با اقتصاد لیبرال محقق می‌شود، برای ارتقای عاملیت زنان در حوزه‌ی امر سیاسی و نیل به دموکراسی واقعی، میزانی از توسعه‌ی اقتصادی با هدف کاهش آثار اتکای بر منابع رانتیر ضروری است.

واژگان کلیدی: امر سیاسی، دموکراسی جدلی، سوژه‌ی زنان، سوژگی، کلیشه‌های جنسی

^۱ - گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران - دانشگاه تهران.

^۲ - گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران - عضو هیئت علمی جهاد دانشگاهی.

مقدمه

دموکراسی، به‌عنوان هنجار حاکم در عرصه‌ی سیاست، دست کم در طول چند سده‌ی گذشته با چالش‌های گوناگونی رو به رو بوده است. این چالش‌ها را می‌توان در ارائه‌ی نسخه‌های مختلف برای تحقق و اجرای دموکراسی جستجو کرد. یکی از نسخه‌های دموکراسی، دموکراسی مشارکتی است که بیشتر بر اصل مشارکت تأکید دارد. این نسخه، خواستار باز شدن دولت، پارلمان، دموکراتیزه شدن جامعه از راه گسترش جنبش‌های اجتماعی، مانند جنبش زنان است (Poulantzas, 1974). نسخه‌ی دیگر، دموکراسی مشورتی، بر سازوکاری سیاسی- اجتماعی مبتنی است که در آن صلاحیت اعمال قدرت، تنها برخاسته از تصمیمات جمعی اعضای جامعه و در نتیجه‌ی فرایند (عقلانی) بحث و گفتگو است. این مکانیزم در هر جامعه‌ای بنا به اقتضای آن جامعه، بومی‌سازی می‌شود (Cohen, 1996؛ Huspek, 2007؛ Habermas, 1982). آلن تورن نیز با تأکید بر جنبش‌های جدید اجتماعی، تلاش کرد تا نسخه‌ی دیگری از دموکراسی، یعنی «دموکراسی سوژه محور»، را ارائه دهد تا نسخه‌های حاکم پیشین، دموکراسی اکثریتی، را به چالش بکشد (Touraine, 1985). در مجموع، به نظر می‌رسد نسخه‌ی دموکراسی تکثرگرا یا «رادیکال دموکراسی» موفه، تنها راه تضمین کثرت‌گرایی باشد که مقاله‌ی پیش رو تلاش دارد تا بیشتر بدان بپردازد (Mouffe, 1999).

شانتال موفه در کتاب هم‌مونی و استراتژی سوسیالیستی، نظریه‌ی رادیکال دموکراسی یا دموکراسی جدلی را مطرح می‌کند. این نظریه با این واقعیت آغاز می‌شود که قدرت، سازنده‌ی روابط اجتماعی است. موفه در نظریه‌اش برای ترسیم چشم‌انداز بدیل «تکثرگرایی مجادله‌ای»^۱ ابتدا تمایزی میان «سیاست» و «امر سیاسی» برقرار می‌کند؛ او در این جا، وجه متفاوتی برای امر سیاسی اشمیتی تعریف می‌کند که منحصر به فرد بودن سیاست دموکراتیک منوط به غلبه بر تضاد خود - دیگری یا ما- آن‌ها نیست؛ بلکه منوط به شیوه‌ی متفاوتی است که از طریق آن، این تضاد در جامعه مستقر می‌شود. جامعه‌ی سیاسی مطلوب موفه، امر سیاسی را کنش منازعه‌آمیز، متکثر، سیال، نامتعیین و احتمالی میان سوژه‌های غیرعقلانی ستیزه‌گری می‌داند که در بستر گفتمان‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. جامعه‌ی تکثرگرایی موفه با درک فوکویی از قدرت، به ایده دموکراسی رادیکال می‌رسد؛ زیرا تکثر فضاهای سیاسی و ممانعت از تمرکز قدرت در یک نقطه، پیش شرط هرگونه تغییر واقعاً دموکراتیک در جامعه است (Tavana & Azarkamand, 2014). در چشم‌انداز «تکثرگرایی مجادله‌ای»، موفه هدف سیاست دموکراتیک ساخت گروه «آن‌ها» به شیوه‌ای است که همچون خصم بیرونی نگریسته نشود؛ بلکه به عنوان یک «مخالف» نگریسته شود. در این شکل

¹ Agonistic pluralism

دموکراسی، آنتاگونیسم یا امر سیاسی را به جای تبدیل شدن به عنصر خصم، تکثرگرایی ارزشی، که مبنای دموکراسی است، اجتناب ناپذیر می‌سازد (Mouffe, 1999).

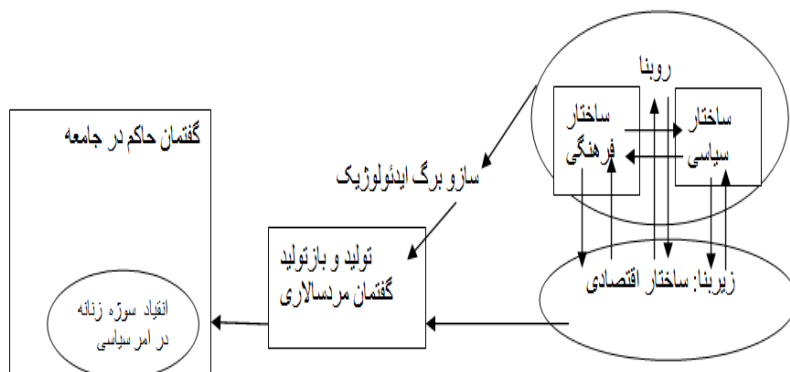
در عاملیت یا کارگزاری دموکراسی با سوژه‌های (فردی و جمعی) مستقل و خودمختاری مواجه هستیم که مرکز ثقل نظام لیبرال دموکراسی محسوب می‌شوند. در ساختار مذکور، سوژه‌ی سیاسی نه یک منبع فشار سیاسی و نه بازیگری است که به دنبال بازنمایی بسنده برای منافع و ایده‌های خود باشد، بلکه کنشگری (عاملیت سیاسی) است که مواردی از بحث سیاسی را با به چالش کشیدن چارچوب ایجابی موجود، تعیین هویت و مقوله‌بندی می‌کند (Rancière, 2004). به عبارتی، یک سوژه‌ی سیاسی، گروهی نیست که نسبت به خود آگاه شود، صدای خود را بیابد و خود را بر جامعه تحمیل کند؛ زیرا که قرارداد کسی به عنوان سوژه پیش از کنش سیاست، رخ نمی‌دهد؛ این امر در خلال امر سیاسی روی می‌دهد و سوژه‌ی سیاسی عاملی است که بخش‌ها، مناطق، هویت‌ها، کارویژه‌ها و ظرفیت‌هایی متفاوت (مؤلفه‌هایی که در پیکربندی یک تجربه وجود دارند) را به هم مرتبط یا از هم می‌شکافد؛ بنابراین، سیاست دموکراتیک نگرشی از صورت‌بندی سوژه‌ها است. دموکراسی، هویت‌های سیاسی جدیدی را برقرار می‌سازد که در نظم موجود نقشی داشتند (Mouffe, 1999؛ Rancière, 1995, 1999, 2004). هم‌چنین، لاکلاو و موفه از مفهوم سوژگی سیاسی برای تبیین شیوه‌هایی که افراد به‌عنوان عاملان اجتماعی عمل می‌کنند، استفاده می‌کنند. با تعهد دموکراسی نسبت به باورهایی همچون آزادی، عدالت و برابری، دموکراسی جدلی نمی‌تواند با گفتمان مسلط دیگر گفتمان‌ها و سوژه‌ها را سرکوب کند، به حاشیه براند یا حذف نماید و تشکیل هژمونی در آن موقتی خواهد بود. هم‌چنین، تأکید بیش از حد بر اجماع و انکار مواجهه، در بلندمدت منجر به بی‌تفاوتی سیاسی خواهد شد. به همین منظور، برای تحقق امر سیاسی در دموکراسی مجادله‌ای باید در پی تکثر سوژه‌ها بود. پیرو آلتوسر، لاکلاو و موفه می‌پذیرند، هویت‌های سوژه‌ها به شکل گفتمانی برساخته می‌شود؛ اما دلالت ضمنی دیدگاه آلتوسر بر جبرگرایی را انکار می‌کنند. از نظر آن‌ها، زمانی که بی‌قراری گفتمان‌های هویت‌بخش آشکار می‌شود، امکان سوژگی سیاسی فراهم می‌شود (Mouffe, 1999). از جمله سوژه‌های بسیار مهم در پیشبرد توسعه و دموکراسی (توسعه‌ی سیاسی) هر جامعه، سوژه‌ی «زنان» است. مشارکت سیاسی زنان همواره از ابعاد جامعه‌شناختی دموکراسی و توسعه، مورد توجه صاحب‌نظران بوده است. از چشم‌انداز دموکراتیک، نمایندگی برابر زن و مرد در حکمرانی دموکراتیک، حرکت از دموکراسی‌های انتقالی و دموکراسی‌های تلفیقی را به دموکراسی رادیکال یا مطلوب افزایش می‌دهد (Delys, 2014). از منظر توسعه، وضعیت زنان در هر جامعه‌ای نشانگر پیشرفت آن جامعه است. هم‌پوشانی دموکراسی و توسعه در موضوع زنان، بر ضرورت مشارکت زنان، در حوزه‌ی قانون‌گذاری و عرصه‌ی سیاسی می‌افزاید (World survey, 2014). از همین بعد، ضعف و طرد سوژه‌ی زنان به مثابه‌ی سوژه‌ی دیگر

گفتمان مردسالاری را مورد کاوش قرار می‌دهیم و این نوشتار، به مشارکت زنان، به مثابه‌ی سوژه‌ی سیاسی از وجه دموکراتیک و نحوه‌ی کنش یا سوژگی سیاسی آن‌ها برای اشاعه‌ی دموکراسی می‌پردازد.

در ایران، برخلاف آگاهی از اهمیت مشارکت سوژه‌ی زنان و تحولات ناشی از جهانی شدن، هم-چنان زنان در حاشیه‌ی امر سیاسی در ایران تعریف می‌شوند. علت این ناکامی را در چه عوامل و شاخص‌هایی باید جستجو کرد؟ به عبارتی، سوژه‌ی زنانه یا عاملیت زنان در بسط و پیشبرد توسعه‌ی سیاسی ایران اسلامی با چه ظرفیت‌ها و تهدیداتی روبروست؟ چرا در ایران غالباً به جای سوژه‌ی زنان، با ابژه‌سازی زنان در امر سیاست و توسعه مواجه هستیم؟ چرا آثار برنامه‌های توانمندسازی زنان تنها به حوزه‌ی آموزش و بهداشت زنان محدود می‌ماند و از تسری به سایر حوزه‌ها ناتوان است؟ هویت سوژه موفه، در نظریه‌ی گفتمان متأثر از ایدئولوژی آلتوسر، منقاد و مطیع گفتمان جامعه‌پذیر می‌شود. آلتوسر به ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه اهمیت می‌دهد (Ferreter, 2006). نگارندگان با تمرکز بر وضعیت مشارکت زنان در دهمین دوره‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی، عدم هم‌افزایی ساختاری جامعه‌ی ایران با برنامه‌های توانمندسازی زنان را عامل پایین بودن سطح مشارکت سیاسی زنان به مثابه‌ی سوژه‌ی زنان می‌دانند.

نظر به اهمیت و ضرورت مشارکت زنان در توسعه، پژوهش‌های متعددی پیرامون آثار و نقش سرمایه‌ی اجتماعی، سرمایه‌ی فرهنگی، اشتغال، آموزش و آگاهی بخشی به زنان در ارتقای پیشرفت و توسعه صورت گرفته است که نشان می‌دهد، هر یک از متغیرهای مذکور تأثیر مستقیم بر میزان مشارکت زنان دارند. امروزه نرخ مشارکت زنان، روندی فزاینده داشته است و از جمله مهم‌ترین دلایل این افزایش را می‌توان افزایش سطح تحصیلات زنان ذکر کرد. در نتیجه‌ی افزایش سطح تحصیلات، مشارکت اقتصادی و فرصت‌های پیش روی زنان در اجتماع (توسعه‌ی اقتصادی به تعبیر آمارتیا سن) افزایش یافته است (Renzetti & Curran, 1989). در نوشتار کنونی، با توجه به تمرکز بر بعد سیاسی سوژه و سوژگی زنان، پیشینه‌ی پژوهشی تنها به بررسی پژوهش‌های مشارکت سیاسی زنان محدود می‌شود. در این راستا، لیپست عوامل روانی و فقدان اعتماد به نفس کافی را از عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی زنان می‌دانند که در نتیجه‌ی فرایند جامعه‌پذیری فرهنگ به زنان منتقل می‌شود (Lipset, 1989). اینگلهارت و پژوهشگران نیز افزایش مشارکت زنان در غرب را تابع سه متغیر ارتقای سطح تحصیلات و اطلاعات سیاسی، تغییر هنجارهای حاکم بر مشارکت زنان و تغییر در اولویت‌های ارزشی می‌دانند (Ingelhart, 1994). همراه با بسط مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی توسط پیتیر بوردیو و دیگران، گلیرز فرماسیون سرمایه‌ی اجتماعی زنان را عامل مؤثر بر مشارکت اقتصادی و توسعه‌ی آنان می‌دانند (Glaeser, 2001). ابالاجوبی با بررسی وضعیت مشارکت زنان در

نیجریه، نظام پدرسالاری، ادراکات سیاست برای زنان، فقدان محرک اقتصادی، عرف و قوانین تبعیض‌آمیز برای زنان، دکتربین‌های مذهبی را عوامل مؤثر بر مشارکت پایین زنان نام می‌برد (Agbalajobi, 2010). در تحقیقات داخلی ایران، ضمن تأکید بر ضرورت و رابطه‌ی متقابل دو متغیر مشارکت زنان و توسعه‌ی سیاسی - اجتماعی کشور (Razavialhashem, 2009)، غالباً پژوهش‌ها بر نقش متغیرهای اشتغال، طبقات اجتماعی و تحصیلات (Samadirad, 2003؛ 2006؛ Movahed, 2008)، نهادهای مدنی (Abdollahi, 2004)، سرمایه‌ی اجتماعی (Movahed et al, 2008)، عدالت جنسیتی (Akochian & Arabnejad, 2010) بر کم و کیف مشارکت سیاسی زنان و توسعه‌ی سیاسی - اجتماعی تأکید کردند. در این میان پژوهش‌هایی نیز به عوامل ساختاری به عنوان عوامل تهدیدکننده‌ی مشارکت زنان تأکید داشته‌اند و به نقش ساختارهای سیاسی، فرهنگی و آموزشی در تضعیف مشارکت سیاسی زنان (Pishgahifard & Zohdigoharpur, 2010؛ Pishgahifard and Motaghi et al, 2015)، نقش ساختار سیاسی در انفعال و انقیاد مطالبات مدنی زنان (Motaghi & Roshanaei, 2011)، فرهنگ سیاسی موجود (Panahi & Banifateme, 2015) و همچنین سببیت گفتمان‌های موجود (اصلاح‌طلب، اصولگرا و اعتدالی) جمهوری اسلامی (Sedighi & Ameri, 2017) در تضعیف و تشویق مشارکت سیاسی زنان پرداخته‌اند. در این میان برخی افزایش مشارکت سیاسی زنان را متأثر از جهانی شدن می‌دانند (Khajenoori & Moghadas, 2007) و برخی نیز فقدان نهادینه شدن مشارکت زنان را عامل شکست و ضعف توسعه‌ی سیاسی در حوزه‌ی زنان می‌دانند (Abasnia & Mosafa, 2011). اما نکته‌ی حایز اهمیت در انجام پژوهش اخیر، دو تغییر عمده در انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی است که آن را از انتخابات و به تبع آن، پژوهش‌های مبتنی بر مشارکت سیاسی زنان پیشین متمایز می‌کند. این دو تغییر عبارتند از: اول، لیستی شدن کاندیداهای هر دو طیف اصولگرایی و اصلاح‌طلبی. دوم، پیروزی کاندیداهای زنان مستقل در شهرستان‌های کوچک. همچنین، تبیین نهادی (ماهیت دولت رانتیر) ضعف سوژه‌ی سیاسی در سطح کلان، موضوع دموکراسی و توسعه را در موضوع زنان بیشتر از قبل به هم پیوند می‌زند. به عبارتی، کاهش وابستگی به اقتصاد نفتی و ضرورت پیشبرد توسعه، عامل راهگشایی برای افزایش مشارکت زنان است که آثار و نتایج متفاوتی با رویکردهای بالا به پایین پیشین برای افزایش مشارکت زنان (به مثابه‌ی موضوع سیاست) در امر سیاسی دارد. مزیت دیگری که بر اهمیت پژوهش اخیر می‌افزاید، استفاده از داده‌ها و جداول به روز برای تبیین مسائل مشارکت سیاسی زنان ایران است. همچنین پژوهش مذکور تلاش دارد تا نیم نگاهی به موضوعات و مسائل حاضر در برابر زنان داشته باشد. در همین رابطه، واگرایی برنامه‌های توانمندسازی زنان و ساختارهای حاکم بر جامعه‌ی ایرانی در امر توسعه را مخاطب قرار می‌دهد.



نمودار ۱- مدل نظری تحقیق با استعانت از نظریه‌ی آلتوسر

وضعیت مشارکت سوژه‌ی زنان در امر سیاسی ایران

در سال‌های اخیر، جهانی شدن با بحران معنا، سیالیت مرزها، انکار هر گونه برتری هویتی جوهری، متافیزیک لوگوس محور دوران مدرن و مرگ فراروایت‌ها، گفتنمان مردسالاری را به عنوان گفتنمان مسلط در جوامع با چالش‌های متعددی مواجه کرده است. به موازات جهانی شدن، برنامه‌های توانمندسازی زنان در توسعه، سطوح آموزش و تحصیلات زنان را ارتقا داد. همراه با آگاهی از ضرورت موضوع زنان در نیل به توسعه‌ی پایدار، فقرزدایی، امنیت اجتماعی، سلامت روان جامعه، تغییر دستورکار، درک نقش‌ها و نیازهای متمایز زنان مورد توجه قرار گرفته است (Shvedova, 2005). در نتیجه‌ی این هم‌افزایی‌ها انتظار می‌رود که سهم زنان در حوزه‌ی سیاست و تصمیم و تدبیر سیاسی افزایش یابد؛ اما با گذشت نزدیک به چهل سال از پیروزی انقلاب اسلامی، شواهد نشان می‌دهد که زنان هم‌چنان در حاشیه‌ی مشارکت و عاملیت در عرصه‌ی سیاسی قرار دارند. بر اساس آمار ارائه شده در جدول ۱، سهم زنان از کرسی‌های مجلس در بهترین حالت، یعنی در مجلس دهم، حدود ۶٪ (۱۷ نفر از ۲۹۰ نفر) است. ارزیابی‌ها نشان می‌دهد در طی نه دوره-ی پیشین مجلس شورای اسلامی، تنها ۵۰ زن توانسته‌اند به پارلمان راه پیدا کنند؛ چرا که از مجموع ۹۵ نماینده‌ی زن که از دوره‌ی اول تا دوره‌ی نهم به مجلس راه یافتند، مجموعاً ۴۲ انتخاب به ۱۶ نماینده‌ی زن تعلق یافته است^۱. تکرار شانزده نماینده‌ی زن در ادوار مختلف، اصل گردش

^۱ در این میان خانم مریم بهروزی (نماینده‌ی تهران) و نیره اخوان بیطرف (نماینده‌ی اصفهان) با حضور در چهار دوره‌ی مجلس شورای اسلامی، از بیشترین اقبال برای ورود به عرصه‌ی قانون‌گذاری برخوردار بودند.

نخبگان، به‌عنوان بنیان دموکراسی و نیز تعهد به فرصت‌سازی برابر برای مشارکت سایر زنان در برنامه‌های توانمندسازی زنان را با چالش مواجه می‌کند. هم‌چنین، ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که بیشترین حضور (رقمی بین ۴۰-۱۰۰٪) نمایندگان زن در مجلس شورای اسلامی، به نمایندگی از شهر تهران بوده است. در حالی که سهم نمایندگان زن سایر شهرها، گاهی به صفر می‌رسد. مقایسه-ی مشارکت زنان در ده دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، در جدول ۱، بیانگر این نکته است که اولاً، شکاف بزرگی میان مشارکت زنان و مردان وجود دارد؛ ثانیاً، میزان مشارکت زنان در مجلس به صورت سینوسی بوده است؛ یعنی در دوره‌های مجلس پنجم، ششم و هفتم سیر صعودی، دوره‌های هشتم و نهم سیر نزولی و مجدداً در دوره‌ی دهم سیر صعودی داشته است. به عبارتی، مشارکت زنان تحت تأثیر فضای گفتمانی دولت‌های حاکم در ایران در ادوار مختلف بوده است. بدین ترتیب، عدم نهادینه شدن مشارکت زنان، نگاه جزئی و موردی به مشارکت زنان در عرصه‌های محدود (اقتصادی- سیاسی) منجر به غفلتی مهم در شکل‌گیری نگاهی همه جانبه در این حوزه گردیده است.

جدول ۱- مقایسه‌ی مشارکت زنان در ادوار مختلف مجلس شورای اسلامی ایران

دوره مجلس	تعداد کل نمایندگان	تعداد نمایندگان زن	تعداد نمایندگان زن تهران	تعداد کل داوطلبان	تعداد داوطلبان زن	درصد کاندیداهای زنان به کل داوطلبان	درصد نمایندگان زن
مجلس اول	۳۲۷	۴	۴	۲۰۰۰	۹۰	۴٫۵٪	۱٫۲۲٪
مجلس دوم	۲۷۴	۴	۴	۱۲۷۵	۳۲	۲٫۵۰٪	۱٫۴۵٪
مجلس سوم	۲۷۸	۴	۴	۱۶۱۵	۴۷	۲٫۹۱٪	۱٫۴۳٪
مجلس چهارم	۲۷۵	۹	۵	۲۳۱۰	۸۶	۳٫۷۲٪	۳٫۲۷٪
مجلس پنجم	۲۷۷	۱۴	۷	۳۲۷۶	۳۵۱	۱۰٫۷۱٪	۵٫۰۵٪
مجلس ششم	۲۹۷	۱۳	۶	۵۰۸۳	۵۰۴	۹٫۹۱٪	۴٫۳۷٪
مجلس هفتم	۲۹۴	۱۳	۶	۴۵۵۹	۸۲۷	۱۸٫۱٪	۴٫۴۲٪
مجلس هشتم	۲۸۸	۸	۵	۴۷۵۵	۵۸۵	۱۲٫۳۰٪	۲٫۷۷٪
مجلس نهم	۲۸۸	۹	۴	۳۴۴۴	۳۹۰	۱۱٫۳۲٪	۳٫۱۲٪
مجلس دهم	۲۸۸	۱۷	۸	۶۲۳۰	۱۳۲۹	۲۱٫۳۳٪	۵٫۹۰٪

مأخذ: ایسنا

بر اساس جدول ۱، میزان کاندیداتوری زنان برای حضور در مجلس از ۴,۵٪ در مجلس اول، به ۲۱,۳٪ در مجلس دهم افزایش یافته است. این افزایش منبعت از ارتقای میزان تحصیلات زنان و توان‌افزایی آنان برای حضور و رقابت در عرصه‌ی سیاسی است؛ اما این رشد تعداد داوطلبان زن، در سهم مشارکت نمایندگان زن مجلس شورای اسلامی حادث نشده است. مطابق با جدول ۲، سهم دانشجویان دختر دانشگاه‌ها از ۲۸٪ سال ۱۳۷۰، به بالغ بر ۴۵٪ در سال‌های کنونی رسیده است. به عبارتی، در شرایطی که زنان نیمی از سرمایه‌ی فرهنگی و انسانی کشور را دارا هستند، اما رشد چشم‌گیری در حوزه‌ی افزایش عاملیت و سوژگی زنان در انتخابات مجلس شورای اسلامی مشاهده نمی‌شود. منطبق با جدول ۱، در طی چهل سال بعد از انقلاب، میزان مشارکت زنان از ۱,۴٪ تنها به رقمی حدود ۶٪ صعود داشته است. از منظر دموکراتیک، وجود یک اقلیت شش درصدی در نمایندگان مجلس نه تنها قادر به نمایندگی از جامعه‌ی زنان، بلکه قادر به ایجاد تحولی چشم‌گیر برای ارتقای منزلت اجتماعی زنان در جامعه نیز نیست. به نظر می‌رسد که عدم هم‌افزایی برنامه‌ی توانمندسازی زنان با ساختارهای حاکم، مهم‌ترین مانع از بالفعل شدن این مشارکت بالقوه‌ی زنان شده است.

جدول ۲- سهم دانشجویان دختر در تحصیلات عالی (۱۳۷۰-۱۳۹۳)

سال تحصیلی	۱۳۷۰-۷۱	۱۳۷۵-۷۶	۱۳۸۰-۸۱	۱۳۸۵-۸۶	۱۳۹۰-۹۱	۱۳۹۱-۹۲	۱۳۹۲-۹۳
سهم دانشجویان دختر	۲۸,۱۸	۳۸,۵۵	۴۹,۰۵	۵۲,۴۰	۴۹,۳۸	۴۸,۱۵	۴۶,۹۱

مأخذ: سالنامه‌ی آماری کشور

روش پژوهش

پژوهش مذکور با استفاده از روش تحلیلی- توصیفی و نیز با استفاده از داده‌های مرکز آمار ایران، وزارت کشور، مجلس شورای اسلامی به تبیین کم و کیف مشارکت زنان، به مثابه‌ی کنشگران سیاسی، در دهمین دوره‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی می‌پردازد. هدف کلی پژوهش فوق، ارائه‌ی تحلیلی جامعه‌شناسانه از وضعیت سوژه‌ی زنان و فرصت‌ها و تهدیدهای پیش روی آن، برای مشارکت در عرصه‌ی امر سیاسی است. اهداف فرعی‌تر پژوهش را می‌توان در شناسایی و تحلیل رویکرد حاکم بر مسئله‌ی مشارکت زنان و شناسایی ظرفیت‌ها و خلأهای بنیادی در حوزه‌ی بسط عاملیت زنان جستجو کرد. در همین راستا، نوشتار مذکور بررسی علل ناکامی برنامه‌های

توانمندسازی زنان از تسری به سایر ابعاد توسعه از جمله توسعه‌ی سیاسی زنان را هدف گرفته است. ساختار عامل مشروعیت‌بخش سلطه‌ی گفتمان حاکم، یعنی مردسالاری است. برای نیل به این هدف، پیرو نظریه‌ی مذکور تلاش شد تا شاخص‌های ساختاری عاملیت زنان در امر سیاسی شناسایی شوند.

فرضیه‌های پژوهش

با تمرکز بر وضعیت مشارکت سوژه‌ی زنان در دهمین دوره‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی، فرضیه‌های زیر طرح و مورد ارزیابی قرار می‌گیرند:

فرضیه‌ی ۱- ساختار اقتصادی حاکم بر ایران (در سطوح کلان و خرد) بر عاملیت سیاسی زنان تأثیرگذار است.

فرضیه‌ی ۲- ساختار سیاسی حاکم بر ایران بر میزان مشارکت زنان تأثیرگذار است.

فرضیه‌ی ۳- ساختارهای فرهنگی و باورهای کلیشه‌ای نسبت به جنسیت زنان بر مشارکت سیاسی زنان تأثیرگذار است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

ساختار اقتصادی

اقتصاد ایران با اتکای بر منابع نفتی و معدنی، از اقتصادهای رانتیر محسوب می‌شود. پیرو مباحث جامعه‌شناسی سیاسی، در اقتصادهای رانتیر، هیچ بازیگر جمعی درون جامعه نیست که قوانین را تصویب، حفظ و نظارت کند. در نتیجه، بی‌قانونی، عدم شفافیت، فقدان امنیت مالکیت و فساد، رفتار شایع این کشورها می‌شود (Jonathan, 2010). در اقتصادهای رانتیر، وجود منبع مالی مستقل برای دولت موجب می‌شود تا حکومت‌ها بدون نیاز به حمایت عمومی، شهروندان خود را سرکوب کنند. تشدید دوانگاری دولت-ملت در سطوح پایین‌تر، با دوانگاری حوزه‌ی عمومی-حوزه خصوصی و مرد-زن خود را نمایان می‌کند. فقدان نیاز جدی برای دریافت مالیات، موجب عدم شفافیت و پاسخگویی به مردم یا ارائه‌ی حکومت دموکراتیک می‌شود. این امر، در بلندمدت موجب استقلال دولت از طبقات اجتماعی و وابسته شدن طبقات اجتماعی به دولت و نهادهای آن می‌شود (Pirahmadi, 2013). در این شرایط، دولت رانتیر برای بقا تلاش می‌کند تا با اعطای رانت به برخی طبقات، حمایت خریداری کند. در ایران نیز متأثر از شرایط اقتصادی رانتیر، طبقات وابسته به رانت شکل می‌گیرند؛ ولی زنان کمتر قادرند تا خود را در این شبکه‌ی رانت‌جویان قرار دهند و جایگاه خود را درون شبکه رانت‌گیران تعریف نمایند. رانت‌جویی و به تبع آن فساد اقتصادی، علاوه

بر این‌که مردان را از بعد مالی در جایگاه مسلط، نسبت به زنان قرار می‌دهد، در تضاد با اهداف توسعه قرار دارد؛ چرا که ضمن ناکارآمدی دولت، این رانت به صورت متوازن توزیع نمی‌شود و نارضایتی، فقر، نابرابری اجتماعی و انواع شکاف‌ها را در جامعه تشدید می‌کند. در نتیجه موارد مذکور، دولت بخش قابل ملاحظه‌ای از قدرت و سرمایه‌ی نمادین خود را از دست می‌دهد، پس ضرورت بیشتری برای ایجاد شبکه‌ی حامی‌پروری احساس می‌کند. در نتیجه، حکومت و منابع معدنی به صورت انحصاری در اختیار مردان قرار می‌گیرد (Rabiee, 2007). منطبق با متون توسعه، میزانی از توسعه و استقلال از اقتصاد متکی به رانت برای بنیان دموکراسی و ارتقای مشارکت سیاسی زنان ضرورت دارد. این همان پدیده‌ای است که در متون توسعه به عنوان نفرین منابع از آن یاد می‌شود.

تکیه بر منابع رانتیر و عدم توجه به سرمایه‌ی اجتماعی در ایران، شکاف دولت-ملت را تشدید می‌کند. بنابراین، از قدرت نمادین دولت برای بسیج دیگر اشکال سرمایه و منابع برای توسعه می‌کاهد. بدین ترتیب دولت‌های ایران از یک سو، به دلیل فقدان احساس نیاز به سرمایه‌ی فرهنگی، انسانی و اجتماعی زنان و از سوی دیگر، به دلیل این‌که ایدئولوژی حاکم مردم‌محور است، نقش ثانویه برای زنان قایل می‌شوند. این دولت‌ها با روی آوردن به سیاست‌های پوپولیستی، رویکردی ابرازگرایانه به زنان دارد و از حضور آنان به منظور تقویت، تحکیم و مشروعیت بخشیدن به ساختار سیاسی خود، بهره می‌گیرند (Najirad, 2003). در نتیجه، موضوع زنان نزدیک به انتخابات دوره‌ی ریاست جمهوری مطرح می‌شود و خیلی زود به فراموشی سپرده می‌شود. از منظر آلتوسری، گفتمان حاکم مردسالار ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، قانونی و حقوقی را به نحوی تنظیم و تدوین می‌کند که نقش ثانویه برای زن را بازتولید کنند. در نتیجه چنین آپارتوسی^۱، گفتمان مردسالاری در متن قرار می‌گیرد و صاحب قدرت بلامنزاع می‌گردد و زن نیز حاشیه‌نشین و تابع تربیت می‌شود. در نتیجه زنان کمتر به صورت سوزه‌های آگاه و مستقل برای کسب هویت، وارد عرصه امر سیاسی شده و گفتمان حاکم را به چالش می‌طلبند.

ساختار اقتصادی در عرصه‌ی تولید و اشتغال

قدرت اقتصادی و منابع مالی، مهم‌ترین مشوق برای حضور در عرصه‌ی رقابتی انتخابات کسب کرسی در مجلس محسوب می‌شوند. غالباً داده‌های آماری مربوط به اشتغال و الگوهای مشارکت زنان در فرایند اقتصادی و نوسانات تولید ناخالص ملی فعالیت‌های زنان نادیده گرفته می‌شوند.

¹ Apparatus theory

براساس شاخص‌های آماری موجود، زنان تنها حدود ۱۲٪ جمعیت فعال اقتصادی را تشکیل می‌دهند. این امر بیانگر سهم ناچیز زنان در بازار کار ایران است. مطابق با جدول ۳ سهم زنان در استخدام در دستگاه‌های دولتی، ناچیز و رو به کاهش است. مطابق جدول ۳، تنزل سهم زنان از ۳۹٪ به ۲۷٪ در بخش دولتی، بر مردانه‌تر شدن بیشتر استخدام در بخش دولتی دلالت دارد و افزایش سهم مشارکت زنان در بخش خصوصی، از ۱۴٪ به ۷۲٪، از یکسو، متأثر از جهانی شدن، بیانگر تغییر دیدگاه اجتماع در حوزه اشتغال زنان است. از سوی دیگر، با توجه به توانمندسازی آموزشی و تهدید فضای دولتی در حوزه اشتغال زنان، بخش وسیعی از این سرمایه به سمت بخش خصوصی گسیل شده است. از میان زنان استخدام شده در بخش دولتی، غالباً در بخش آموزش و پرورش و وزارت بهداشت مشغول به کار هستند. در حالی که بیشترین منابع اقتصادی، حقوق و تسهیلات به مدیران شاغل در وزارتخانه‌ها تعلق می‌گیرد که غالباً در اختیار مردان است (برای مقایسه به جدول ۶ رجوع شود). از سوی دیگر، اشتغال زنان (حدود ۷۵٪) در بخش خصوصی (صنعت، خدمات و کشاورزی) و تبعیض موجود در پرداخت دستمزد برای کار مشابه به زنان از توان اقتصادی زنان می‌کاهد (Najirad, 2003). با توجه به جدول ۴، در مقایسه‌ی میان نرخ بیکاری میان زنان و مردان، همیشه نرخ بیکاری زنان بیش از دو برابر نرخ بیکاری مردان بوده است. هم‌چنین، دغدغه و تلاشی برای کاهش این نرخ بیکاری وجود ندارد. بدین ترتیب، داده‌های جدول مذکور بر زنانه‌شدن بیکاری در ایران دلالت دارد. در جمع‌بندی جداول ۳ و ۴ می‌توان گفت، بازار کار زنان نسبت به مردان در ایران، نامتعادل است. این در حالی است که موانع قانونی و حقوقی برای اشتغال زنان وجود ندارد و به نظر می‌رسد این مسأله نشئت گرفته از بازار کار و وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران باشد. پیرو داده‌های جداول ۳، ۴ و ۵ می‌توان نتیجه گرفت که مشاغل کم درآمد زنان در بلندمدت از توان رقابتی زنان می‌کاهد و زنان فاقد بنیه اقتصادی لازم برای حضور در لیست‌های انتخاباتی می‌شوند. همراه با رانت‌جویی، کسب جایگاه مدیریتی و پشتوانه‌ی مالی این پست‌ها برای مردان موجب می‌شود تا فضای سیاسی نیز به تبع توان مالی مردان، مردانه‌تر شود. در نتیجه، سوژه‌ی زنان به علت فقدان توان مالی یا عدم دسترسی به منابع قدرت، قادر به بروز و ظهور در امر سیاسی نیست و در ساختار مستحیل می‌شود. شاید به همین علت است که هدف توسعه‌ی هزاره‌ی سوم (MDG) ۲۰۱۵، قاطعانه بر ضرورت حذف انواع نابرابری جنسیتی در تمام سطوح آموزش و روابط کار تأکید دارد. این در حالیست که بنا به جداول ۳ و ۴، بخش کوچکی از اقتصاد ایران به زنان تخصیص یافته و زنان به عنوان نیروهای حاشیه‌ای ساختار اقتصادی تعریف می‌شوند.

جدول ۳- سهم زنان در مشاغل دولتی و غیردولتی (۱۹۹۵-۲۰۱۲)

اشتغال زنان	۱۹۹۵	۱۹۹۹	۲۰۰۴	۲۰۰۶	۲۰۰۸	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
-------------	------	------	------	------	------	------	------	------

بخش عمومی	۲۷,۲	۲۳,۶	۲۳,۷	۲۲	۲۲	۳۰,۸	۲۷,۲	۳۹,۵
بخش خصوصی	۷۲,۸	۷۶,۴	۷۶,۳	۷۴,۸	۸۷	۱۸,۸	۱۶,۲	۱۴,۶

جدول ۴- نرخ مشارکت و بیکاری زنان و مردان در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۴

نرخ اشتغال و بیکاری		نرخ مشارکت ^۱		نرخ بیکاری ^۲	
سال	مرد	زن	مرد	زن	سال
۱۳۸۵	۶۳,۹	۱۶,۴	۱۰,۸	۲۳,۳	۱۳۸۵
۱۳۹۰	۵۹,۷	۱۱,۳	۱۳,۱	۲۴,۲	۱۳۹۰
۱۳۹۲	۶۳	۱۲,۴	۸,۶	۱۹,۸	۱۳۹۲
۱۳۹۳	۶۲,۹	۱۲,۲	۹	۱۹,۴	۱۳۹۳
۱۳۹۴	۶۴,۲	۱۳,۸	۸,۹	۱۹,۹	۱۳۹۴

مأخذ: نتایج آمارگیری نیروی کار ۱۳۹۴

ساختار سیاسی

در ارزیابی فرضیه‌ی دوم، به بررسی نقش ساختار سیاسی (در سطوح ملی، حزبی و نهادهای مدنی) ایران در توانمندسازی و ظهور سوژه‌ی زنان پرداخته می‌شود. ساختار سیاسی، نقش تعیین‌کننده‌ای در ورود سوژه‌ی زنان به مجلس (حوزه‌ی قانون‌گذاری) ایفا می‌کند. به لحاظ نظری اغلب حکومت‌هایی که در ایران حاکم بوده‌اند، دارای ساختار سیاسی مردسالارانه بوده‌اند. از ویژگی‌های حکومت‌های توتالیتر مردسالار، انحصار قدرت و مناصب سیاسی در دست مردان است. بشیریه بیان می‌کند: «پدرسالاری شکلی از سازمان اجتماعی و سیاسی است که در آن ... زن نه حق دخالت در سیاست را دارد و نه از حقوق مربوط به مشارکت در حیات جمعی برخوردار است. در این معنا، در چنین جامعه‌ای برتری سیاسی مردان به چشم می‌خورد. با این رویکرد می‌توان گفت که دولت و سیاست در ایران پدیده‌ای مردسالارانه است» (Bashirieh, 2009). مردان با تمرکزگرایی و انحصار همه جانبه قدرت، مشارکت سیاسی زنان (و به تبع آن شکل‌گیری سوژه‌ی

۱. نرخ اشتغال عبارت است از تعداد جمعیت شاغل به کل جمعیت فعال (شاغل و بیکار) ضربدر ۱۰۰

۲. نرخ بیکاری عبارت است از تعداد جمعیت بیکار به کل جمعیت فعال (شاغل و بیکار) ضربدر ۱۰۰

مستقل زنانه را در عرصه‌ی سیاست) را محدود و در صورت توانایی نابود می‌کنند. از منظر فوکوی، ساختار سیاسی نظام پدر سالارانه از رابطه‌ی قدرت، دانش برای تولید و بازتولید خود استفاده می‌کند. از منظر سیستمی و ساختارگرایانه نیز ساختار سیاسی نظام پدرسالاری از کلیه نهادهای اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی برای بازتولید مشروعیت خود استفاده می‌کند (Najirad, 2003). بنابراین، ساختار سیاسی نظام، پذیرای حضور زنان نیست. زنان در ارگان‌های تصمیم‌گیری سیاسی و ساختارهای حکمرانی کشور غالباً به حاشیه رانده می‌شوند. علیرغم پیگیری برنامه‌های توانمندسازی زنان از دهه‌ی هفتاد، تحول چشمگیری در سهم زنان در ساختار سیاسی رخ نداده است. جدول ۵، افزایش سهم زنان عالی رتبه از ۱۲٪ به ۱۶٪ در یک بازه‌ی زمانی ۱۵ ساله، بیانگر حضور حداقلی زنان در عرصه‌ی مقامات کشوری است که خود مؤید سلطه‌ی بلامنازع گفتمان مردسالاری بر عرصه‌ی ساختار سیاسی است. بنابراین، تجربه‌ی حضور زنان در فضای رقابتی، چهره‌ای غیردوستانه و غالباً خصمانه به خود می‌گیرد. قانون اساسی به عنوان چارچوبی در خطاب این حاشیه‌گذاری تاریخی در اصول سوم و بیستم بر تساوی و برابری حقوق زن و مرد در برابر قانون و برخورداری آن‌ها از حمایت قانون تأکید دارد. اما در اصل بیست و یکم، حمایت از حقوق زن را به حوزه خانواده و بقای آن محدود می‌کند و در اصل یکصد و پانزدهم، صراحتاً انتخاب رئیس‌جمهور را به رجال سیاسی محدود می‌کند. این در حالی است که ایران کنوانسیون حقوق سیاسی زنان (1952) را پذیرفته بوده است. بدین ترتیب، از یک سو، قانون اساسی صراحتاً از اصول برابری و رفع تبعیض حمایت می‌نماید و از سوی دیگر، اصل یکصد و پانزدهم بازنمایی همان دوانگاری تقسیم حوزه‌ی عمومی و خصوصی است، که با اطلاق زنان به حوزه خصوصی، آنها را از ورود به عرصه عمومی منع می‌کند. به عبارتی، خود قانون اساسی در مسأله‌ی زنان در موضع ابهام قرار دارد. این ابهام ناشی از کلیشه‌های جنسی است که در طول زمان در ذهن قانون‌گذار شکل گرفته و تصویر ذهنی او، زن را از ورود به مشاغل عمومی منع کرده است (Najirad, 2003). در ادامه، در بحث ساختار فرهنگی، بیشتر به موضوع کلیشه‌های جنسی پرداخته می‌شود. آمار و ارقام نشان می‌دهد که برخلاف حکومت‌های لیبرال تکثرگرا با مشارکت سیاسی بالای زنان، در حکومت‌ها با گفتمان مردسالاری شکل‌گیری سوزی زنان به شدت محدود می‌شود به همین خاطر علیرغم تحولات جهانی شدن، غالباً به سختی گفتمان مردسالار با بی‌قراری و جاشدگی مواجه می‌شود (Najirad, 2003).

جدول ۵- تعداد کارکنان زن عالی رتبه (۱۳۷۵-۱۳۹۰)

قانونگذاران، مقامات عالی و مدیران	جنسیت	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰
کل		۳۲۵	۶۰۸	۷۴۶

۶۲۰	۵۱۴	۲۸۳	مرد
۱۲۶	۹۴	۴۱	زن
%۱۶	%۱۵	%۱۲	سهم زنان از کل

ماخذ: مرکز آمار ایران

ساختار حزبی

در انتخابات دهمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی در ایران، با پدیده‌ی لیستی شدن انتخابات مواجه هستیم؛ جدول ۶، بیانگر سهم اندک زنان برای حضور در لیست‌های انتخاباتی است. مطابق با جدول مذکور، تنها، نه نماینده زن در لیست اصولگرایان قرار گرفتند و لیست اصلاح‌طلبان نیز، تنها با حضور هجده زن برای هشت استان بسته شد. با تمرکز بر لیست اصلاح‌طلبان، شاهدیم در هیچ یک از این استان‌ها، زنان به شکل نمادین در جایگاه سر لیست قرار نداشتند. همچنین، انتخاب هفده زن در لیست به عنوان کاندیداهای مرکز استان، به استثنای حضور یک زن اصلاح‌طلب در لیست اصلاح‌طلبان سیرجان، از سلطه و استمرار طرز تفکر سنتی^۱ در میان اصلاح‌طلبان برای مشارکت زنان حکایت دارد. از میان استان‌های مذکور، تنها در چهار استان زنان داخل لیست اصلاح‌طلبان توانستند به مجلس راه یابند. علیرغم این که حضور در لیست، منبع مهمی برای قدرت و تبلیغات مشارکت این زنان فراهم می‌کند، اما فقدان سرمایه‌ی اجتماعی کافی این زنان، موجب حذف آنان در روند انتخابات شده است. این امر، اولاً بیانگر سیاسی بودن ملاک ورود به لیست انتخابات بوده است. بدین ترتیب، هم‌چنان قواعد بازی مردانه درون احزاب استمرار دارد. ثانیاً، با توجه به این نکته که زنان دسترسی محدودتری به شبکه‌های سیاسی دارند، کمتر مکانیسمی برای ورود، حضور و مشارکت سایر زنان در احزاب مذکور تعریف شده است. بر این اساس، حضور زنان به شیوه‌ی نمادین، تنها برای نقش مهمی که حضور آن‌ها در مبارزه و بسیج حمایت عمومی برای حزب ایفا می‌کند، توجیه‌پذیر است. به همین خاطر در احزاب، زنان به ندرت در موقعیت‌های تصمیم‌گیرنده و رهبری درون این ساختار قرار می‌گیرند. ثالثاً، به علت سهم محدود زنان در لیست، زمانی که احزاب سیاسی از منابعشان برای هدایت مبارزه‌ی انتخاباتی بهره می‌گیرند، به ندرت این منابع را در اختیار زنان قرار می‌دهند. علاوه بر این، محرومیت از حضور در لیست موجب می‌شود تا زنان در انتخابات کمتر قادر به جذب و بهره‌گیری از حمایت‌های سازمان‌ها و نهادها باشند. در چنین شرایطی، سوژه‌ی زنان در صورت حضور در لیست هم تلاشی برای برابری جنسیتی و

^۱ - مشارکت کانونی

مطالبه‌گری سیاسی نمی‌کند؛ چرا که حضور زنان در لیست تنها به دلیل دستورکار سهمیه‌بندی صندلی‌های مجلس توجیه‌پذیر است. به عبارتی، احزاب با سهمیه‌بندی بخشی از لیست پیشنهادی به زنان، تنها در پی کسب وجهه‌ی سیاسی برای حزب عمل می‌کنند. زنان نیز به دلیل تعهدات حزبی در مجلس به دنبال تأیید و تصویب علایق و منافع حزبی هستند، نه دغدغه‌های زنانه و مطالبه برای رفع مسائل زنان. در این حالت، دو وضعیت برای مشارکت و شکل‌گیری سوژه‌ی زنان قابل پیش‌بینی است؛ اول، در مواقعی که بر اثر فشار افکار عمومی (داخلی و خارجی) احزاب، مشروعیت خود را در خطر می‌بینند، به ناچار مشارکت نسبی و تک‌الگویی^۱ از زنان را می‌پذیرند و سایر اقشار فکری زنان، عملاً از مشارکت محروم می‌شوند (Najirad, 2003). دوم، معماری قدرت در ایران به گونه‌ای است که زنان بدون پشتوانه سیاسی قوی و دسترسی به منابع قدرت گفتمان حاکم (مردان: پدر، عمو و همسر)، صرف نظر از میزان شایستگی و توانمندی‌شان، قادر به دستیابی به آن موقعیت‌ها نیستند. این پدیده، اختصاص‌گرایی در میان زنان در دستیابی به منابع قدرت است. کلیشه‌های فرهنگی در جامعه الگویی ایجاد می‌کند که در آن، زنان در رفتار سیاسی از مردان (شوهر، پدر یا برادر) خود پیروی می‌کنند. همین امر زنان را در کنش سیاسی محافظه‌کارتر می‌کند (Najirad, 2003). اگر گفتمان مردسالار را به مثابه‌ی متنی بنگریم که از قدرت خود برای یکسان‌سازی اندیشه‌ها و محو تمایزات بهره می‌جوید، آن با حاشیه‌رانی افکار و اندیشه‌های متفاوت، فرصت بروز و ظهور را از سوژه‌ی زنان سلب می‌کند. در این شرایط زنان نماینده صرفاً موجوداتی با آناتومی زنانه هستند که از قدرت سوژگی برای بده-بستان سیاسی در جهت رفع تبعیض جنسیتی و دفاع از منافع زنان عاجز می‌شوند. این امر بیانگر این نکته‌ی روانکاوانه است که کهن الگوهای مردسالارانه در ایران به میزانی قوی است که چالش حداقلی ظهور سوژه‌ی زنان را تحمل نمی‌کند و با آوردن زنانی با پشتوانه‌ی مردانه تنها در جهت کسب وجهه‌ی دموکراتیک و کسب پرستیژ اقدام به مشارکت آن‌ها در لیست خود نموده‌اند. به تعبیری، این کارکرد انقباضی احزاب، جزئی از قواعد بازی سیاسی گفتمان مردسالاری است که آن‌ها برای بقاء و تداوم خود اقدام به حذف و سرکوب سوژه‌ی زنان کرده‌اند. تلاش برای حضور زنان خاص با پشتوانه‌ی سیاسی، در واقع بازتابی از تلاش برای حفظ وضع موجود در میان مردان است (Shvedova, 2005).

^۱ - فرصت مشارکت تنها به گروه خاصی از زنان که دارای نگرش‌ها و باورهای صد در صد موافق با ایدئولوژی یا گفتمان حاکم هستند، اعطا می‌شود.

جدول ۶- وضعیت مشارکت زنان در لیست‌های انتخاباتی دهمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی

استان	آذربایجان	آذربایجان شرقی	اصفهان	تهران	اسلام‌آباد	خوزستان	قزوین	کرمان	کربلا	کوهgiluyeh و بوئیه	لرستان	مازندران	منابع
اصول‌گرایان	۱	۰	۰	۶	۰	۰	۱	۰	۱	۰	۰	۹	
اصلاح‌طلبان	۱	۲	۲	۸	۱	۱	۱	۲	۰	۱	۰	۱۸	
نمایندگان زن منتخب	۲	۰	۳	۸	۱	۰	۱	۰	۰	۱	۰	۱۷	

منبع: خبرآنلاین

ساختار (نهادهای) مدنی

ساختار بسته و انقباضی مذکور در احزاب، نهادهای اجتماعی زنان، که با هدف دستیابی به حقوق اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی ایجاد نموده‌اند، را نابود، تضعیف یا تحقیر می‌کند. غالب نهادهایی که برای زنان ایجاد شده، دولتی هستند که با یک رویکرد بالا به پایین به جای رفع معضلات زنان، سعی در حفظ وضع موجود زنان در ساختار جامعه دارند. در حالی که جامعه برای حیات و پویایی نیاز به رابطه و دیالکتیک خود-دیگری در امر سیاسی دارد تا ضمن تحقق دموکراسی، نظام کارویژه‌اش را با ایجاد وفاق میان گروه‌ها اجرا نماید. در این ساختار، نهادهای زنان نوعاً دولتی و وابسته به ساختار سیاسی هستند و سایر نهادهای غیردولتی کمتر فرصت طرح علایق و منافع می‌یابند. با توجه به التزام این نهادها برای احقاق حقوق زنان، اولین کارویژه و دستورکارشان، به جای حمایت برای خلق سوژه‌ی زنانه، پیروی صرف از اغراض حزبی و دولتی است که از بالا به پایین به آن‌ها دیکته می‌شود. بدین ترتیب، سوژه زنانه، نهاد مستقلی که قانوناً مورد حمایت نظام سیاسی باشد، را در اختیار ندارد تا با حمایت آن به شکل قانونی علایق و منافع خود را پیگیری کند.

طبق آمار دریافتی از دفتر احزاب معاونت سیاسی وزارت کشور تاکنون هفده تشکل سیاسی زنان در کشور فعالیت دارند که فهرست آن بر اساس آخرین آمار وزارت کشور در سال ۱۳۹۴ عبارتند از: انجمن روزنامه نگاران زن ایران، جامعه‌ی زینب، جامعه‌ی زنان انقلاب اسلامی، جامعه‌ی اسلامی زنان اصفهان، جامعه‌ی فاطمیون، جمعیت زنان جمهوری اسلامی، جمعیت زنان انقلاب اسلامی، جمعیت زنان پیرو راه حضرت زهرا، جمعیت حمایت از حقوق بشر زنان، جمعیت زنان مسلمان، جمعیت پیروان زینب، جمعیت زنان پیام‌آور، جمعیت زنان مسلمان نواندیش، حزب زنان جمهوری اسلامی، کانون تبادل اطلاعات زنان، کانون اسلامی بانوان خراسان و مجمع اسلامی بانوان. تشکل‌های مذکور، نوعاً هویت مستقلی از احزاب ندارند و نقش بسیج‌کننده-ی مشارکت سیاسی برای احزاب ایفا می‌کنند. به همین دلیل، فاقد ساختاری شفاف و فاقد دغدغه برای جذب و شکل‌گیری سوژه‌ی زنان هستند. آن‌ها از عضوگیری نخبگان جامعه و کمک به تسهیل ارتقای آن‌ها به مقامات کشوری ناتوانند. در طول انتخابات از سیاست‌های حزب پیروی کرده و وابسته به تمایلات حزبی، خواستار حمایت زنان از لیست‌های انتخاباتی احزاب راست و چپ هستند. این موضوع بیانگر این واقعیت است که هنوز موضوع زنان برای این نهادها به عنوان مسئله‌ای گروهی- صنفی مطرح نیست. هر چند این نهادها با ظاهری دموکراتیک ایجاد شده‌اند، اما از ضرورت وجود سوژه‌ی زنانه، به عنوان صدای دیگری، در امر سیاسی برای تحقق دموکراسی جدلی ناآگاهند. در این مقوله، بحث آگاهی‌بخشی به زنان ضرورت دارد؛ چرا که، برای زنانی که بنا به دلایل مذکور از حضور در لیست انتخاباتی احزاب منع شده‌اند، این نهادها با بسیج منابع برای پیروزی یک لیست، پیروزی زنان مستقل از احزاب را با چالش مواجه می‌کنند. در همین راستا، برای بروز و ظهور سوژگی زنانه در امر سیاسی رأی زنان باید آگاهانه به زنان شایسته اعطاء شود تا رأی در جهت نیل به منافع و مشارکت برابر برای ساخت جامعه‌ای توسعه یافته‌تر و دموکراتیک‌تر باشند. در ادامه، به ارزیابی فرضیه‌ی سوم، یعنی نقش ساختار فرهنگی در ارتقای مشارکت سیاسی زنان یا خلق سوژه‌ی زنان برای نیل به قدرت می‌پردازد.

ساختار فرهنگی-اجتماعی

در دهمین دوره‌ی انتخابات مجلس، با توجه به افزایش تعداد نمایندگان زن در دهمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی، یعنی هفده نماینده‌ی زن و لیستی شدن انتخابات، که دو طیف اصولگرایی و اصلاح طلبان وارد مجلس شدند، شاهد حضور یک نیروی سوم یا انتخاب شش نماینده‌ی مستقل زن به نمایندگی از شهرستان‌های کوچک هستیم. این در حالی است که پنج شهر، تنها یک سهمیه را برای حضور نماینده در مجلس داشتند. انتخاب یک زن برای جلوس بر کرسی این شهرها در

مجلس، یک تحول مهم فرهنگی برای ورود زنان در عرصه‌ی سیاست و امر سیاسی است (برای اطلاعات بیشتر به جدول ۷ مراجعه کنید). این تحول بزرگ فرهنگی ناشی از افزایش سرمایه‌ی انسانی و اجتماعی زنان است که در حوزه‌های کوچک و محلی خود را نمایان کرده است. به نظر می‌رسد که در نتیجه‌ی افزایش میزان تحصیلات و مشارکت مدنی زنان در مناطق کوچک شهری، باور به وجود فرهنگ سنتی و کلیشه‌های جنسیتی به عنوان یک مانع برای سوژگی زنانه با چالش مواجه شده است.

جدول ۷- نمایندگان زن مستقل منتخب مردم در مجلس شورای اسلامی

حوزه انتخابی	بروجن	شبستر	شهرضا	مبارکه	نیشابور	کنگان
نماینده منتخب	خدیجه ربیعی	معصومه آفاپور	سمیه محمودی	زهرا سعیدی	هاجر چنارانی	سکینه ایمانی
تعداد نمایندگان حوزه انتخابی	۱	۱	۱	۱	۲	۱

منبع: خبرآنلاین

تحول مذکور، بیانگر امکان تغییر ذهنیت و باور فرهنگی مردم نسبت به زنان است. سال‌ها به بهانه مذهب، الگوهای جنسی کلیشه‌ای که در فرهنگ ایران شکل گرفته بود در ساختار اقتصادی-سیاسی بازتولید می‌شدند و شکل‌گیری سوژه‌ی زنانه را سرکوب می‌کردند. این مسئله که مرد نان‌آور است، به تضعیف وضعیت اقتصادی زنان می‌انجامد. سرایت این کلیشه‌ها در حوزه‌ی سیاست، زنان را در حاشیه‌ی بازی سیاسی تعریف نمود. کلیشه‌های جنسی از بعدی روانشناختی هم مانع تمایل زنان به عرصه‌ی امر سیاسی می‌شوند و حوزه‌ی سیاسی را انعطاف ناپذیر می‌کنند. این در حالی است که قرآن، به عنوان متن و سند مکتوب اسلام در محتوا، همواره بر برابری زن و مرد تأکید داشته است و آن دو را از نفسی واحد و مایه‌ی آرامش یکدیگر خطاب می‌کند (اعراف، ۱۸۹). اگر بر اساس مبانی انسان‌شناسی و زبان‌شناسی بپذیریم که شاخص‌ترین ویژگی نوع بشر، زبان است و بدون زبان اصلاً فرهنگ امکان‌پذیر نیست. برای فهم یک زبان، باید قواعد آن را درک کرد و زبان امکان ارتباط میان افراد را فراهم می‌کند. دستور زبان نیز به عنوان محافظه‌کارترین جنبه‌ی زبان محسوب می‌شود. زبان نه تنها فراگردهای اجتماعی را منعکس می‌کند، بلکه قالب‌دهنده‌ی این فراگردها نیز هست؛ چرا که ناخودآگاه انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و با خلق هویت اجتماعی،

فرهنگ را نیز شکل می‌دهد (Betis & Fered, 1999). بدین ترتیب، رابطه‌ی دو سویه‌ای میان فرهنگ و دستور زبان برقرار می‌شود. بنا به عقیده‌ی نگارندگان، چون قرآن بنا به مصالحی، در صورت به زبان عربی نازل شده است (شعراء، ۱۹۹) و زبان عربی در دستور، یک زبان به شدت جنسیتی است و هر آینه در دستور و ساختار جمله‌ی آن، جنسیت را از فاعل، مفعول و فعل بگیریم، آن زبان از تکلم قاصر می‌شود. به عبارتی، زبان جنسیتی عربی، بنا بر عقیده متفکران ساختارگرا و مطالعات فرهنگی و پست مدرن، فرهنگ جنسیتی تولید می‌کند که در آن همواره ساخت دوانگارانه‌ی مرد-زن در کلیه‌ی ابعاد اجتماع نمایان و ملموس می‌شود. در نتیجه برونداد زبان جنسیتی، تولید یک فرهنگ جنسیتی با اولویت جنس مذکر است. بدین ترتیب، مردسالاری به عنوان یک سازه و برساخته‌ی فرهنگی، محصول زبان و فرهنگ عربی می‌شود که به اشتباه آن را با برجسب مذهبی-اسلامی جذب نمودیم که تلاش داشت همواره برابری و عدالت را با خود به ارمغان آورد^۱. به عبارتی، نزول قرآن به زبان عربی موجب خلط این دو مقوله با یکدیگر شده است. مردسالاری و نگاه جنسیتی به زن و مرد، هر دو برساخته‌ی فرهنگی و زبانی هستند که در فرایند جامعه‌پذیری، نسل به نسل به افراد منتقل می‌شود. تسری گفتمان مردسالار و نقش‌های مردانه، از ساختار فرهنگی به ساختار اقتصادی-سیاسی مردان را توانمندتر می‌سازد. نقش‌های جنسیتی زنانه نیز آنان را بیش از پیش به حاشیه می‌راند. به گونه‌ای که این دو در یک وضعیت برابر برای بده-بستان و مطالبه‌گری در امر سیاسی قرار ندارند. بدین ترتیب، آگاهی‌بخشی، آموزش زنان و مردان از ضروریات بهره‌گیری از مشارکت سوژه‌ی زنانه است. آموزش مهارت‌های لازم به زنان در چارچوب برنامه‌ی توانمندسازی زنان در توسعه، به رشد توانمندی‌های آنان و ارتقای سطح تحصیلات زنان انجامید، اما به دلیل عدم هم‌افزایی ساختار، نوع تعامل و دیالکتیک عینیت-ذهنیت، سوژه‌ی مستقلی که وارد تعامل در حوزه امر سیاسی شود، تحقق نیافت (Mousavi et al, 2010).

یافته‌های استنباطی

در ارزیابی فرضیه‌های تحقیق، یعنی نقش ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی منبعث از دولت رانتیر در عدم هم‌افزایی با تحولات ناشی از توانمندسازی زنان، تداوم هژمونی گفتمان حاکم، ظرفیت‌زایی یا ظرفیت‌زدایی از شکل‌گیری سوژه‌ی زنان در ایران چنین حاصل شد: فرضیه‌ی اول،

^۱ - ادله‌ی دیگر این مسأله که مردسالاری ریشه در فرهنگ عربی دارد، به این مسأله باز می‌گردد که نه تنها مودودی، بلکه سایر اندیشمندان عرب تفکر سیاسی را از این مفروض آغاز می‌کنند که سیاست حوزه‌ای مردانه است. غالباً اولین ویژگی‌های حاکم را مرد بودن ذکر می‌کنند. در همین راستا، شهید مطهری نیز ریشه‌ی مردسالاری و ستم‌هایی که مردان بر زنان کرده‌اند را در جهالت عرب، تعصب و عادت می‌دیدند.

اولین عامل عدم علاقه زنان در ورود به عرصه‌ی رقابت سیاسی با مردان، به ناتوانی مالی و ضعف قدرت اقتصادی زنان برمی‌گردد. این عدم توانمندی اقتصادی در دو سطح قابل پیگیری است: اول، اقتصاد رانتیر ایران و دوم، فقدان دسترسی زنان به منابع اقتصادی و حاشیه‌گذاری آنان در عرصه‌ی تولید. در سطح کلان، اتکای به منابع نفتی مانع توجه حکومت به سرمایه‌ی فرهنگی، سرمایه‌ی انسانی و سرمایه‌ی اجتماعی (جامعه مدنی) کشور است که زنان نیمی از آن را تشکیل می‌دهند. بنابراین، دولت تنها بر درآمد حاصل از اقتصاد نفت تکیه می‌کند و براساس آن نه تنها استقلال مالی خود، بلکه گفتمان مردسالاری را نیز بازتولید می‌کند. در اینجا، این نکته حایز اهمیت است که همان‌طور که موفه رادیکال دموکراسی را در مفصل‌بندی با دولت لیبرال و حداقلی می‌بیند، بر اساس موارد مذکور در تحقیق، دموکراسی به معنای اخص کلمه، قابل مفصل‌بندی با دولت رانتیر نیست. پس کاهش وابستگی به نفت و میزانی از توسعه‌ی اقتصادی برای افزایش مشارکت سیاسی زنان باید در اولویت سیاست‌گذاری در حوزه‌ی زنان قرار گیرد. در سطح اقتصادی خرد، بیکاری زنان، فقدان سرمایه‌ی اجتماعی و اقتصادی لازم برای مشارکت در رقابت‌های سیاسی از توان رقابتی زنان در مقابل مردان می‌کاهد. به عبارت دیگر از یک سو، توانمندسازی آموزشی و بهداشتی زنان و از سوی دیگر، تنزل موقعیت، جایگاه اقتصادی زنان و گسترش بیکاری آثار منفی خود را در توسعه و به تبع آن توسعه‌ی سیاسی کشور آشکار می‌کند. با توجه به این که ۶۰٪ زنان جویای کار، از تحصیلات دانشگاهی برخوردارند، همچنین ۲۰-۵۰٪ دانشجویان تحصیلات تکمیلی را زنان تشکیل می‌دهند، برنامه‌ریزی برای اشتغال آنها، بهترین زمینه و فرصت برای افزایش مشارکت سیاسی زنان است.

در ارزیابی فرضیه‌ی دوم، گفتمان قدرت تلاش دارد تا زنان را به مثابه‌ی ابژه (موضوع) دموکراسی تعریف کند، نه سوزهی (عاملیت) دموکراسی. تعریف ساختار سیاسی از زن در حوزه‌ی خانواده، نقش‌های جنسیتی زن را در اولویت قرار می‌دهد و از هم‌افزایی برنامه‌های توانمندسازی زنان با توسعه پایدار طفره می‌رود. در حالی که نقش‌های جنسیتی و مادری زنان تبیینی با مشارکت زنان در اجتماع ندارد. احزاب نیز در حوزه‌ی مشارکت زنان محافظه‌کارانه عمل می‌کنند. فقدان مکانیسم برای نخبه‌گیری و نخبه‌پروری در حوزه‌ی زنان، عملاً امکان رشد و جذب سوزهی زنانه در احزاب را به تعویق می‌اندازند. در این شرایط، زنان موجود در لیست نیز، به دلیل تسلط قواعد بازی مردانه در حزب، محافظه‌کارانه عمل می‌کنند و از ایفای نقش سوزگی در حوزه‌ی مسائل زنان و مطالبه‌گری سیاسی طفره می‌روند. نهادهای مدنی نیز غالباً در حوزه‌ی زنان، به دنباله‌روی و بسیج منابع برای پیشبرد اهداف احزاب عمل می‌کنند. بدین ترتیب، در حوزه‌ی ساختار سیاسی، حق رأی جهان‌شمول به سوزگی زنان در دستگاه قانون‌گذاری نینجامید.

در ارزیابی فرضیه‌ی سوم، ساختار فرهنگی با بازتولید کلیشه‌های جنسیتی در حوزه‌ی اقتصاد و سیاست، از توان رقابتی زنان در حوزه‌ی سیاست می‌کاهد. این کلیشه‌های جنسی بخشی از ساز و برگ‌های ایدئولوژیک گفتمان مردسالاری است که نه تنها گفتمان مردسالاری را در عرصه‌ی سیاست مشروع و طبیعی جلوه می‌دهد، بلکه تبعیض علیه زنان و ممانعت از ورود سوژه‌ی زنان را نیز مشروع جلوه‌گر می‌سازد. ساختار فرهنگی با تلاش برای برچسب دینی به عقاید مذکور، در نقش ساز و برگ ایدئولوژیک گفتمان مردسالارانه عمل می‌کند. اما همان‌طور که مشاهده شد، هم‌افزایی جهانی شدن و توانمندسازی آموزشی زنان، ساختار فرهنگی را با چالش جدی مواجه کرده است. ورود شش زنان مستقل در مجلس دهم، به نمایندگی از شهرهای کوچک نه تنها یک تحول و چالش فرهنگی در حوزه‌ی مشارکت زنان محسوب می‌شود، بلکه بیانگر انعطاف‌پذیری ساختار فرهنگی برای ایجاد تحول در حوزه زنان است. به نظر می‌رسد، در مقابل محدودیت‌های فوق، توانمندسازی آموزشی فرصتی برای زنان برای ورود به عرصه‌ی امر سیاسی گشوده است.

در مجموع، هر سه ساختار در واگرایی با برنامه‌های توانمندسازی زنان قرار داشتند و افزایش میزان حضور زنان در ساختارهای حکمرانی به ارتقای وضعیت مشارکت سوژه‌ی زنان در ایران کمک چندانی نمود و بنا به ملاحظات وابسته به معیارهای سیاست‌گذاری و ملاحظات جهانی باقی مانده است. با توجه به تعیین چندجانبه، نیل به این امر، بدون توجه به مسئله‌ی اشتغال و توانمندسازی اقتصادی آنان دور از تصور به نظر می‌رسد. هم‌چنین، فقدان اراده‌ی سیاسی، از بزرگ‌ترین موانع در نابرابری جنسیتی، ضعف و طرد سوژه‌ی زنانه است. با توجه به اهتمام زنان برای ارتقای جایگاه خویش در جامعه و پیشرفت کشور، از دولت انتظار می‌رود با توزیع مناسب منابع و ارزش‌ها برای افزایش مشارکت زنان فرهنگ‌سازی و فرصت‌افزایی کند. ایجاد اعتقاد و باور جدی به لزوم مشارکت زنان، ضرورت ارتقای سطح مشارکت آنان در برنامه‌ها و استراتژی‌های توسعه به یک باور و فعل قوی در تحول فرهنگی نیاز دارد که به بنیان توسعه‌ی پایدار تبدیل می‌شود. در مقایسه‌ی ساختارهای مذکور، ساختار فرهنگی از انعطاف‌پذیری بیشتری برای فرصت‌سازی و ارتقای مشارکت سیاسی زنان برخوردار است.

بحث و نتیجه‌گیری

در مجموع، مردسالاری محصول ساختار اقتصادی و به تبع آن ساختار سیاسی حاکم بر جامعه است که در حوزه‌ی فرهنگ، در ذیل هم‌پوشانی و دیالکتیک ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بازتولید می‌شود. نوشتار مذکور سعی کرد تا با کاربرد مفاهیم سوژه‌ی زنانه و سوژگی زنانه، مانع از انفعال، انقیاد و کالایی شدن مشارکت سیاسی یا سوژه‌ی زنان شود. برای تحول فرهنگی باید

کوشید تا الگوها به نرم و هنجار تبدیل شوند. بنابراین، یک برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری بلندمدت برای نیل به برابری جنسیتی ضرورت دارد تا هویت سوژه‌ی زنان در روابط انقیاد برساخته نشود. با توجه به نگاه کیفی محور زنان، مشارکت سوژه‌ی زنان در عرصه‌ی امر سیاسی و امر توسعه‌ی بهترین مکمل برای ارتقای توسعه و دموکراسی (کمی‌نگر مردانه) در جامعه است. در پایان، تغییر کلیشه‌های جنسی به این معناست که زنان نباید به علت تبعیض‌های جنسیتی از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود محروم شوند. ذات حکومت دموکراتیک، نیاز به مشارکت و عاملیت زنان در عرصه‌ی امر سیاسی دارد. برای استفاده از راه‌های بدیل توسعه و بهره‌گیری از توانمندی زنان نیاز به تغییر ساختار اقتصادی کشور به سمت توسعه، ارتقای مردم‌سالاری دینی و نیل به دموکراسی تکثرگرایی جدلی با مشارکت سوژه‌ی زنانه در سطوح بالای حکومت ضروری به نظر می‌رسد. در نوشتار مذکور، به‌وسیله‌ی تعیین چند جنبه‌ی اقتصاد، به این نتیجه رسیدیم که اقتصاد رانته‌ی یا متکی به مواد معدنی قابل مفصل‌بندی با دموکراسی واقعی نیست. بنابراین، قبل از دموکراسی سطح قابل توجهی از توسعه برای ظهور و بروز سوژه مستقل و دارای هویت زنانه ضرورت دارد. در غیر این صورت، دموکراسی در این جوامع به شکلی صوری و سطحی از حکومت بدل می‌شود. هویت سوژه‌ی زنان در ایران به شدت تحت تأثیر گفتمان مردسالاری است و از قدرت به چالش کشیدن آن ناتوان است. به عبارتی، می‌توان ادعا کرد که سوژه‌ی زنان بنا به دلایل ساختاری و روان‌کاوانه (لاکانی) خود را در این‌همانی با مردان تعریف می‌کند که هنوز به هویت نمادین دست نیافته تا قادر به تعریف از خود، منافع و اولویت‌های خود باشد. هویت‌یابی مستقل سوژه‌ی زنانه، بدون توسعه و همکاری همدلانه قابل دستیابی نیست. این امر، تنها با تلاش همدلانه‌ی مردان برای برقراری برابری زن و مرد در جامعه‌ی دموکراتیک میسر می‌شود. سرکوب زنان به عنوان قشر حساس و آسیب‌پذیر با گسترش فقر، امنیت اجتماعی را به خطر انداخته و دستیابی به توسعه را به شدت به تأخیر می‌اندازد.

در مجموع، توسعه‌ی سیاسی و افزایش مشارکت سیاسی زنان با دو رویکرد قابل دستیابی است: اول، رویکرد پایین به بالا که با افزایش تحصیلات و آموزش (توانمندسازی زنان در توسعه)، زنان توانایی کسب کرسی مجلس و رقابت با مردان در عرصه‌ی امر سیاسی را کسب می‌کنند. دوم، رویکرد بالا به پایین که دولت‌ها و احزاب با اعمال سهمیه‌بندی صندلی‌های مجلس و تغییر ساختار، زنان را وارد عرصه‌ی سیاست‌گذاری می‌کنند. در رهیافت و فرایند توسعه از پایین به بالا، زنان در کشورهای در حال توسعه، عنصر کلیدی در امر توسعه مطرح هستند. در رویکرد مذکور زنان با افزایش میزان تحصیلات، توانایی مشارکت در رقابت سیاسی را کسب می‌کنند. مهم‌ترین گواه پیرامون رویکرد پایین به بالا، تحول فرهنگی برای ظهور و ورود نمایندگان زن مستقل به دهمین

دوره‌ی مجلس شورای اسلامی است. اما در رویکرد بالا به پایین، هنوز ضرورت تحول ساختاری با هدف تغییر قوانین تبعیض‌آمیز جنسیتی درک نشده است. ساختار سیاسی (دولت)، هویتی مستقل از خانواده برای زنان قائل نیست تا فضا را برای ورود زنان به امر سیاسی فراهم کند. به همین دلیل زنان را به مثابه‌ی ایژه (موضوع) دموکراسی مورد خطاب قرار می‌دهد. ساختار اقتصادی، با سلب یا تحدید امکان مشارکت اقتصادی زنان، نه تنها سرمایه‌ی اجتماعی لازم برای مشارکت سیاسی را از زنان دریغ می‌کند، بلکه روز به روز از پرستیژ و منزلت اجتماعی زنان می‌کاهد. رسانه نیز در قالب ساختار فرهنگی تلاش می‌کند تا با ارائه‌ی تصویر زن خانه‌دار (مصرف‌کننده اقتصادی)، در جهت جامعه‌پذیری زنان و مشروع‌سازی ساختارهای مذکور عمل کند. بدین ترتیب، دلیل بی‌تأمیلی برای عاملیت سیاسی زنان در امر سیاسی را باید در عدم هم‌افزایی یا واگرایی این دو رویکرد برای ارتقای جایگاه زنان جستجو کرد. محدودیت‌های ساختاری، مشارکت سوژه زنان را در معرض خصومت و انتقادهای گفتمانی قرار داده و مانع اجرای کامل برنامه‌های توسعه می‌شود.

راه حل رایج در عرصه‌ی بین‌المللی، سهم‌بندی کرسی‌های مجلس برای زنان است.^۱ اما در ایران، به دلیل فقدان سازوکار نهادهای مدنی و حزبی برای جذب نخبگان زن، این رویکرد اگر چه لازم است، اما به هیچ وجه برای ظهور سوژگی زنانه، که ماهیت دموکراتیک حکومت را ارتقا بخشد، کافی نیست. برای ظهور سوژه‌ی زنان و ارتقای سوژگی زنانه در ایران، به عنوان یک کلیت، در وهله‌ی نخست به تحول فرهنگی نیاز داریم تا در آن برابری حقوق مردان و زنان نهادینه شود و همگان برای برتری اکتسابی در تمام ابعاد با هم در شرایط سالم و عادلانه‌ای رقابت کنند. ضمن این که زنان نیز به توانمندی خود، مستقل از اتکای بر گفتمان مردسالاری واقف و آگاه شوند. هم‌چنین از بعد هویتی، مردان اصراری برای تداوم وضع موجود، دفع و سرکوب سوژه‌ی زنانه به عنوان دگر هویتی خود نداشته باشند. دولت در رأس امور باید از موفقیت زنان توانمند، شایسته و تحصیل‌کرده در کشور و نقش‌دهی به آنان برای پیشبرد توسعه حمایت کند. ارتقای زنان نخبه در جایگاه مدیریتی، سرمایه‌ی اجتماعی و اعتماد به نفس لازم برای ورود سوژه‌ی زنان در عرصه‌ی امر سیاسی را فراهم می‌آورد. هم‌چنین، شرایط برای تغییر ساختار اقتصادی، اشتغال زنان و خلق نیروهای کارآفرین زن فراهم کند. برای افزایش توانمندی اقتصادی زنان، تلاش برای تصویب سند اشتغال پایدار زنان، با هدف حذف قوانین تبعیض‌آمیز و تدوین آیین‌نامه‌ها و قوانین حمایتی از زنان، ضرورت دارد. هم‌چنین، افزایش توانمندی زنان در حوزه‌ی آموزش، موجب چالش برای ساختار سیاسی موجود شده است. در همین راستا، بازنگری در ساختار سیاسی ایران نسبت به زنان باید به

^۱ براساس تصویب قانون، حداقل درصدی برای حضور زنان در مجلس تصویب می‌شود تا تمام احزاب، آن بخش از موقعیت‌های قابل انتخاب را در لیست خود به نامزدهای زن اختصاص دهند.

گونه‌ای باشد که احزاب و نهادهای مدنی امکان ورود زنان نخبه و حتی نخبه‌پروری در میان زنان را تقویت کنند و با اصلاح سیستم گردش نخبگان، بستر قابل قبولی برای دموکراسی و مشارکت سوژه‌ی زنان در امر سیاسی را فراهم آورند.

References

- Abediardakani M & Ghazavi Z. (2014). Social Capital and Political Participation. Political-Economic Informations. No.298. (Persian)
- Abasnia A & Mosafa N. (2011). Women's participation in the I.R.I. Women Research. Vol. 5, No.1. (Persian)
- Abdollahi M. (2004). Women and Civil Institues. Sociology of Iran. Vol.5, No.2. (Persian)
- Agbalajobi D.T. (2010). Women's Participation and the Political Process in Nigeria: Problems and Prospects. African Journal of Political Science and International Relations. Vol. 4, No.2.
- Akochian A & Arabnejad M. (2010). The Religious Principles of Women Participation on the Political Development. Women Strategic Studies. Vol.13, No.2.
- Bashirieh H. (2009). Political Sociology. Tehran: Ney publication. (Persian)
- Betis D & Fered P. (1999). Cultural Anthropology. Translated by Mohsen Salasi. Tehran: Elmi publication. (Persian)
- Cohen J. (1996). Procedure & Substance in Deliberative Democracy. in Democracy & Difference: Contesting the Boundaries of the Political. ed. By Benhabib. Princeton University Press: Princeton.
- Delys S. (2014). Women and Political Representation. Handbook on Increasing Women's Political Participation in Georgia. Tbilisi.
- Ferreter L. (2006). Louis Althusser. New York: Routledge.
- Glaeser E. (2001). The Formation of Social Capital. Canadian Journal of Policy Research. Vol.2, No.1.
- Habermas J. (1989). The Structural of Transformation of the Public Sphere. Translated by Thomas Burger. Cambridge: polity press.
- Hashemi A. (2015). Effects Social Factors on the Women Participation. Women and society. Vol.6, No.1. (Persian)
- Huspek M. (2007). Symposium: Habermas and Deliberative Democracy: Introductory Remarks. Communication Theory. No. 17.
- Imamjomezadeh J & Marandi Z. (2012). The Study of Relationship Between Social Capital and Political Participatioin of students of Ferdowsi University of Mashhad. Political knowledge. Vol.1, No.1. (Persian)

- Jonathan Di J. (2010). The Resource Curse: Theory and Evidence. Real Institute Elcano, 15.12. 2010.
- Khajenoori B & Moghadas A. (2007). Globalization and Political Participation of Women in Iran. Social science quarterly. No.52. (Persian)
- Lipset S.M. (1998). Political Man. New York: Free Press.
- Motaghi E & Roshanaei A. (2011). The Role of the State in the Development and limitation of the Discourses of Contemporary Women's Civil Right. Social Development Studies of Iran. Vol.4, No.1. (Persian)
- Movahed M. (2003). Political Participation and Social Factors. Women Studies. Vol.1, No.3. (Persian)
- Mouffe C. (1999). Deliberative Democracy or Agonistic Pluralism, Social Research. Vol.66, No. 3.
- Movahed M, Enayat H & Purnemat A. (2008). Study of Relation Between Social Capital and Political Participation. Human and Social Science. (Persian)
- Mousavi M, Vadadhir A & Barzegar N. (2010). Human Development in the Gender and Education's Women. Women in Development and Politics. Vol.8, No.4. (Persian)
- Najirad M.A. (2003). Obstacles of Women Political Participation in I.R.I. Tehran: Kavir Publication. (Persian)
- Panahi M & Bani Fatemeh S. (2016). Political Culture and Women's Political Participation. Social Science. No.68. (Persian)
- Pirahmadi M. (2012). The Curse of Reources, Democracy and it's Rol in Economic Growth. M.A thesis, unpublished.University of Tehran . (Persian)
- Pishgahifard Z & Zohdigoharpur M. (2010). The Status and Role of Women on the Political Participation in Middle East. Women and Society. Vol.1 , No.1. (Persian)
- Pishgahifard Z & Zohdigoharpur M & Abedinirad A. (2015). The Functions of Gender Empowerment in the Development of Women's Political Participation. Central Eurasia Studies. Vol.7, No.2. (Persian)
- Rabiee A. (2007). The Riddle of the State in the Third World. Tehran: Research and Development human science institue. (Persian)
- Rancière J. (1995). Politics, Identification and Subjectivization. in The Identity in Question, ed.John Rajchman. NewYork: Routledge.
- Rancière J. (1999). Disagreement: Politics and Philosophy. Minnesota: University of Minnesota Press.
- Poulantzas N. (1974). Political Power and Social Classes. London: Verso.
- Rancière J. (2004). The Politics of Aesthetics. London: Continuum International Publishing Group.

-
- Razavialhashem B. (2009). Analysis of the Status of Women's Participation in the Process of Social- Political Development of I.R.I. Social Science Monthly Journal. No.21. (Persian)
 - Renzenti, C. M. & Curran, D. J. (1989). Women, Men, and Society: The Sociology of Gender. Boston: Allyn and Bacon.
 - Samadirad A. (2006). Mechanisms of Promoting Women's Participation in Political and Economic Dimensions. Social Welfare. Vol.5, No.21. (Persian)
 - Sedighi B & Ameri P. (2017). The role of Women's Political Participation in the Sustainable Development Process. Social Research. Vol.8, No.38. (Persian)
 - Shvedova N. (2005). Obstacles to Women's Participation in Parliament. in Women in Parliament: Beyond Numbers. edited by Julie Ballington and Azza Karam. Stockholm: International Institute for Democracy and Electoral Assistance.
 - Stevens C. (2010). Are Women the Key to Sustainable Development?. Sustainable Development Insights. 003, April .
 - Tavana M & Azarkamand F. (2014). Comparison of The Political and the Favorable Political Society in Habermas and Mofte's Thoughts, Political Study. Vol.5, NO.4. (Persian)
 - Tourine A. (1985). An Introduction to the Study of Social Movements. Social Research. No.52.
 - World Survey on the Role of Women in Development. (2014). Gender Equality and Sustainable Development. UN Women. in
 - http://www.unwomen.org/en/digital_library/publications/2014/10/world-survey-2014